

## بحث تاریخی ( خلفاء بعد از پیغمبر ) ۴

وصیتنامه ابی بکر: بزرگان و دانشمندان عامه معتقد و معترفند که رسول اکرم ص هنگام مرگ خلیفه‌ای تعیین نکرد لیکن ابی بکر ( خلیفه اول ) جانشین تعیین نمود و عمر را بجانشینی برگزید .

نکته ای که اینجا درخور توجه است این است که بر ابی بکر هنگام تقریر وصیت غشوه عارض شد منشی او (عثمان) نام عمر را نوشت و ابی بکر هم همان تعیین کرده عثمان را امضاء نمود و گفت الله اکبرای عثمان این تعیین از طرف خداست باری هنگامیکه ابی بکر را بیماری شدت یافت وحس کرد مرگ او نزدیک شده منشی خود عثمان را طلبید و گفت از طرف من وصیتنامه بنویس . عثمان قلم بدست گرفت و چنین نوشت : > بسم الله الرحمن الرحيم . این وصیتنامه ایست که بنده خدا و خلیفه رسول الله ابی بکر هنگامیکه آخر عهد اوست بدنی او اول عهد اوست به آخرت مینگارد خلیفه گردانید بر امت محمد مصطفی ( ص ) در اینجا حالت غشوه بر ابی بکر دست داد و عثمان نوشت عمر بن خطاب را ( پس از آنکه ابی بکر از غشوه بپوش آمد و بیهوشی یافت پرسید چه نوشتی ؟ گفت . نام عمر بن خطاب را نوشتم ابی بکر گفت بسیار خوب پس اضافه کن : اگر طریق معدلت و انصاف و دیانت سپرد و راستی و نیکوئی پیش گیرد گمان من در حق او خطاننده است و اگر بالعکس جانب مردم رعایت نکند و تخم ظلم و عدوان بکارد و بال و مظلومه بعهده خود او خواهد بود و باید خواه از عهده افعال و اقوال خویش بر آید > سپس عمر را خواست و گفت ای رفیق دیرین! میدانی که هر کس دوستان و دشمنانی دارد بی شک دوستان تو هوادار تو و دشمنانت مخالف خلافت تو هستند بدینجهت من وصیتنامه نوشته ام و ترا خلیفه گردانم این وصیتنامه را بگیر و بر طبق آن عمل کن عمر گفت: ای خلیفه من بدین وصیتنامه نمیتوانم عمل کنم خواهشمندم مرا از این عمل معاف دار زیرا حاجتی بخلافت و امارت ندارم .

ابی بکر گفت: اگر تو بخلافت محتاج نیستی باید بدانی که خلافت بتو محتاج است من بر تو منتی نمیگذارم ولی بر خلافت منت مینهم زیرا تو باعث زینت و عظمت خلافتی و خلافت باعث عظمت و زینت تو نیست بیجهت خیالات واهی بخود راه مده و از وساوس نفس برعذر باش . ای عمر خویشترن را از مردمیکه سینه هایشان از

کینه تو ملو است نگاه دار و با آنان بدارا رفتار کن زیرا میدانی که اهل بهشت بحسن خلق مذکورند و اهل دوزخ بقبیح خصال و ترازوی اعمال در روز قیامت به متابعت حق میچربد و از باطل نقصان مییابد . ای عمر باین وصایای من توجه کن و رعایت حال مهاجر و انصار بنما و از خود دورشان مساز . حلم و تواضع نسبت به ایشان داشته باش تا در حضور و غیبت دوست تو باشند آنگاه ای بکر بر دمی که در چپ و راست او نشسته بودند گفت « ای پیروان رسول خدا من عمر بن خطاب را امیر شما قرار دادم شما نیز بر این امارت راضی باشید و از فرمان او روی مکناید تا بخدا و رسول نزدیک گردید » مردم گفتند سمعنا و اطعنا ولی از نزد او دلنگ بیرون رفتند .

اعظم کوفی مورخ شهر مینویسد که « ای بکر خود وصیتنامه را نوشت و بکی از صحابه داد که بر مردم قرائت کند هنگامیکه مردم از وصیت ای بکر و انتقال خلافت بعمر مطلع شدند عده ای قبول کردند لیکن جمعی دیگر اعتراض نمودند یکی از معترضین طلحه بن عبد الله بود که گفت ای خلیفه : آیا عمر بن خطاب را خلیفه مسلمین میسازی؟ ای بکر گفت چرا او را خلیفه نکنم؟ طلحه گفت ای خلیفه مگر نمیدانی که عمر مردی درشتخوست و مردم از غلظت او رنج میبوندند هم اکنون که تو زنده ای مردم از او ناراضی هستند اگر تو همیری و او مردم را اذیت کند بی شک در آن جهان مورد عتاب و بازرسی خدای قرار خواهی گرفت آری از تو میپرسند که مردم را بدست چه کسی سپردی؟

ای بکر پس از مدتی سکوت گفت ای طلحه : آیا مرا از خدا و مرگ میترسانی؟ و قتیکه بیبرم و از من میپرسند که بر مردم زیر دست چه کسی را امیر کردی؟ در جواب خواهم گفت بهترین مردم را بر مسلمین گماردم سپس عثمان بن عفان را طلبید و وصیت نامه را نوشت « آنگاه ای بکر دختر خود عایشه را طلبید و گفت ای دختر برو علی بن ابیطالب را بر بالینم حاضر کن عایشه گفتش با مریدم رفتم و ابوالحسن را خواندم او هم نزد پدرم آمد و نشست . پدرم بدون اینکه کلمه ای بگوید مدتی به صورت علی علیه السلام نظر کرد آنگاه ابوالحسن برخاست و رفت . پیدرم گفتم چرا با علی سخن نگفتی مگر با او کار نداشتی؟ ای بکر گفت ای دختر چون از پیغمبر شنیده ام که نگاه بصورت علی عبادت است خواستم در آخرین ساعت زندگی از این عبادت غفلت نوردیده باشم ( ۱۱۱۱۱ ) آنگاه گفت ای دختر از عمرم اندکی مانده وقتی که مردم مرا پاک بشوئید و حنوط و کفن کنید و نماز گذارید سپس گفت انالله وانا الیه راجعون و درگذشت .

ای بکر در روز یکشنبه وصیت کرد و روز دوشنبه از دنیا رفت پس از غسل و حنوط و کفن بر او نماز نمودند و در روضه رسول خدا صلوات الله علیه او را دفن کردند